


دانشنامه تاریخ ادبیات

دوره ۱۴، شماره ۱، (پیاپی ۸۵/۱) بهار و تابستان ۱۴۰۰

مقاله علمی - پژوهشی

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۵/۱۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۱/۱۹

10.29252/HLIT.2021.221480.1034 

## پیدایش فعل «پنداشتن» در زبان فارسی و کارکردهای وجهی آن (ص ۱۰۳-۱۲۶)

فهیمة تسلی بخش<sup>۱</sup>

### چکیده

این پژوهش به بررسی پیدایش فعل «پنداشتن» در زبان فارسی و کارکردهای آن برای بیان وجهیت می‌پردازد و با تمرکز بر دو فرایند واژگان‌شدگی و دستوری‌شدگی، شواهد به‌دست‌آمده از متون فارسی باستان، فارسی میانه و فارسی نو و تحولات رخ داده در این سه دوره زبانی را بررسی می‌کند. یافتن منشأ و کارکرد دو صورت «پنداری» و «پنداشتی» که در متون فارسی نو برای بیان وجهیت و رویکرد گوینده به جمله به کار می‌روند، هدف اصلی این پژوهش است و برای نیل به این هدف، کارکرد این صورت‌ها در بافت‌های مختلف در متون ادب فارسی مورد توجه قرار گرفته و تأثیرات بازمانده از ساخت تمناپی فارسی میانه در این متون پیگیری شده است. شواهد مستخرج از متون فارسی باستان، میانه و نو نشان می‌دهند که الگوی فارسی میانه «*pad ēd dāst-/ dār-*»، با کاهش آوایی و با گذر از سه مرحله فرایند واژگان‌شدگی به‌صورت «پنداشت- / پندار-» وارد دایره واژگان زبان فارسی شده است. در فارسی دری، «پنداشتن» هم به‌عنوان فعل اصلی با محتوای مفهومی شناخته شده و هم در شاخه دیگر، به‌تدریج خاصیت‌های فعلی خود را از دست داده و به ابزاری دستوری برای بیان وجهیت غیرواقعی بازتحلیل شده است.

**کلیدواژه‌ها:** پنداشتن، دستوری‌شدگی، زبان فارسی، واژگان‌شدگی، وجهیت.

## The Emergence of the Verb *Pendâštan* and its Modal Functions in Persian Language

Fahimeh Tasalli Bakhsh<sup>1</sup>

### Abstract

This article is concerned with the emergence of the verb “*pendâštan*” and its modal roles in Persian language. Here, the focus is on two linguistic processes, lexicalization and grammaticalization. In order to analyze data extracted from texts written in Old Persian, Middle Persian, and New Persian and to study changes in the verb “*pendâštan*”, the study surveyed the pertinent parts of the history of Persian language. The main purpose of the study is to find the origin and function of the two forms “*pendâšti*” and “*pendâri*” both used in New Persian to indicate this verb’s modality, which pertains to the speaker’s attitude toward the sentence. In order to achieve this goal, we should study how these two forms function in post-Islamic Persian texts and trace the influence of Middle Persian optative construction on New Persian language. Evidence extracted from Old, Middle and New Persian texts indicate that the Middle Persian formula “*pad ēd dâšt-/ dâr-*” has gone through phonological reduction and three stages of lexicalization, and entered New Persian lexicon in the form of “*pendâšt-/ pendâr-*”. In Dari Persian, “*pendâštan*” was known as a lexical main verb containing conceptual content on the one hand, and it is believed that it lost its verbal features, and therefore was reanalyzed as a grammatical device to represent unreal modality on the other hand.

**Keywords:** Grammaticalization, Lexicalization, Modality, Persian language, *Pendâštan*

---

1. Ph. D. Graduate in Ancient Culture and Languages, University of Tehran, Tehran, Iran. fahim.tbk@gmail.com

## ۱. مقدمه

در حوزه زبان و ادبیات فارسی و به‌ویژه در حیطه فرهنگ و زبان‌های باستانی، بررسی تحولات تاریخی صورت‌های زبانی موضوعی رایج برای تحقیق بوده است. در این پژوهش، ضمن در نظر گرفتن تحولات تاریخی رخ داده در زبان فارسی، از دوره باستان تا دوره نو، برای بحث در خصوص پیدایش فعل «پنداشتن» و کارکردهای وجهی آن، از مبانی نظری‌ای بهره گرفته شده که ناظر بر همگانی‌های زبان‌اند تا از این طریق، به زبان فارسی، همگام با دیگر زبان‌های زنده دنیا، از دریچه علم زبان‌شناسی نگریسته شود و پویایی این زبان و سازوکارهایی که برای بیان مفاهیم دستوری به کار می‌برد، با معیاری مشخص و روشن مورد بررسی قرار گیرد. انتخاب دو فرایند «واژگان‌شدگی»<sup>۱</sup> و «دستوری‌شدگی»<sup>۲</sup> برای بررسی روند شکل‌گیری و کارکردهای وجهی فعل «پنداشتن» در زبان فارسی، ناظر بر همین هدف بوده است. پرسش اصلی این تحقیق چگونگی پیدایش فعل پنداشتن در زبان فارسی، منشأ و کارکردهای وجهی آن است و نگارنده تلاش کرده تا با بررسی داده‌های تاریخی، نشان دهد که دو صورت «پنداری» و «پنداشتی» که در متون ادب فارسی برای نشان دادن رویکرد تردیدی گوینده به جمله یا برای بیان تمثیل به کار رفته‌اند، ریشه در ساخت تمنایی دارند و برخلاف نظر رایج، حاصل ساخت دوم‌شخص مفرد نیستند.

برای بررسی روند دستوری‌شدگی «پنداشتن»، تحولات معنایی فعل «داشتن»، شیوه تثبیت آن در عبارتی خاص و واژگانی‌شدنش از فارسی باستان به فارسی نو را مطالعه خواهیم کرد. به این منظور، نخست مروری بر برخی پژوهش‌های انجام‌شده در خصوص عناصر وجه‌نما در زبان فارسی، به‌ویژه با رویکرد در زمانی، خواهیم داشت و علاوه بر آن، آنچه فرهنگ‌نویسان و دستورنویسان درباره کاربردهای وجهی صورت‌هایی از فعل «پنداشتن» بیان کرده‌اند، از نظر خواهیم گذراند. پس از مرور پیشینه پژوهش، مبانی نظری که اساس این تحقیق را شکل می‌دهند و سه حوزه دستوری‌شدگی، واژگان‌شدگی و وجهیت<sup>۳</sup> را در برمی‌گیرند، تبیین خواهند شد. سپس، بر پایه شواهد مستخرج از متون فارسی در سه دوره باستان، میانه و نو، روند شکل‌گیری صورت زبانی «پنداشتن» و تحولات در زمانی مربوط به کاربرد آن در بافت‌های مختلف مورد تحلیل قرار خواهد گرفت. این پژوهش، به‌ویژه، بر کاربردهای وجهی «پنداری» و «پنداشتی» در متون ادب فارسی و منشأ این دو صورت زبانی متمرکز خواهد بود.

## ۲. پیشینه پژوهش

عناصر وجه‌نما در زبان فارسی در پژوهش‌های متعددی در حوزه زبان‌شناسی و با رویکردهایی متفاوت مورد توجه قرار گرفته‌اند؛ از این جمله، اخلاقی (۱۳۸۶)، با دیدگاهی هم‌زمانی، روند گذار از فعل واژگانی

به فعل وجهی را برای افعال «توانستن»، «شدن» و «بایستن» نشان داده است. همایون فر (۱۳۹۲) به تحول افعال «توانستن»، «شدن»، «باید» و «شاید» از منظر دستوری‌شدگی توجه کرده و نغزگوی کهن و داوری (۱۳۹۵) نیز در مجموعه مقالاتی که با موضوع دستوری‌شدگی در زبان فارسی نوشته‌اند، برخی افعال وجهی مثل «خواستن» و «بایستن» را مورد بررسی قرار داده‌اند. تا آنجا که نگارنده جست‌وجو کرده، فعل «پنداشتن» تاکنون موضوع چنین تحقیقاتی نبوده است.

البته فرهنگ‌نویسان و دستورنویسان به کارکرد قیدی دو صورت «پنداشتی» و «پنداری» توجه داشته‌اند و غالباً آنها را فعل دوم‌شخص مفرد در نظر گرفته‌اند؛ انوری و همکاران (۱۳۸۲، ج ۲: ۱۴۳۱-۲) «پنداشتی» و «پنداری» را قیدهایی به معنای «گویی» و «همانا» دانسته‌اند که در اصل، فعل دوم‌شخص مفرد بوده‌اند. یا شفائی (۱۳۶۳: ۱۸۲) «پنداری» را فعل خطابی (دوم‌شخص مفرد) دانسته که مرجع دوم‌شخص مفرد ندارد و اصطلاحاً شخص آن عمومی است.

### ۳. مبانی نظری

برای بررسی تحولات در زمانی مربوط به پیدایش فعل «پنداشتن» و کاربردهای دستوری آن، لازم است با دو فرایند تغییر آشنا شویم؛ نخست سازوکارهای مربوط به دستوری‌شدگی و سپس، فرایند واژگان‌شدگی در زبان. به علاوه، برای بیان بهتر کاربردهای دستوری صورت‌هایی از فعل «پنداشتن» که امور غیرواقعی و تردید را نشان می‌دهند، لازم است مروری بر مفاهیم نظری مربوط به وجهیت نیز داشته باشیم.

#### ۳-۱. دستوری‌شدگی

هاپر<sup>۴</sup> (۱۹۸۸ و ۲۰۱۲)، با طرح نظریه دستور پیدایشی<sup>۵</sup>، به خوبی نشان داد که پیدایش دستور زبان درون گفتمان رخ می‌دهد، زبان، در حین استفاده و تعامل اهل زبان، دستخوش بازسازی‌های مداوم است و در نتیجه، دستور زبان به طور مداوم در حال به‌روزرسانی است. با مطرح شدن این نظریه، پژوهش‌ها در حوزه دستوری‌شدگی صورت‌های زبانی روندی نظام‌مند و منطقی در پیش گرفتند. بر اساس این نظریه، می‌توان نحوه پیدایش ابزارهای مختلف دستوری را در زبان‌ها نشان داد: صورت‌های واژگانی<sup>۶</sup> که برای توصیف چیزها، کنش‌ها یا ویژگی‌ها به کار می‌روند و محتوای مفهومی دارند، به تدریج و در طی زمان، می‌توانند با از سر گذراندن فرایندهای زبانی، به صورت‌های نقشی<sup>۷</sup> تبدیل شوند که محتوای مفهومی ندارند و به‌عنوان ابزار دستوری به کار می‌روند؛ مثلاً روابط بین صورت‌های واژگانی را نشان می‌دهند یا معرفه و نکره یا دور و نزدیک بودن آن‌ها را رمزگذاری می‌کنند (هاپر و تراگوت<sup>۸</sup>، ۲۰۰۳). این فرایند را دستوری‌شدگی می‌نامند.

اصول و سازوکارهای زبانی متعددی در این فرایند دخالت دارند: هر صورت زبانی که در جریان دستوری شدگی قرار می‌گیرد، به تدریج، برخی مؤلفه‌های معنایی خود را از دست می‌دهد و گاه دچار کاهش آوایی<sup>۹</sup> نیز می‌شود؛ یعنی بر اثر کثرت استعمال، ساییده می‌شود و به شکلی ساده‌تر و کوتاه‌تر تلفظ می‌گردد. عامل بازتحلیل<sup>۱۰</sup> نیز در فرایند دستوری شدگی نقشی مهم ایفا می‌کند: برخی صورت‌های زبانی، به دلیل تکرار کاربرد در بافتی خاص، در ذهن اهل زبان مطابق با قاعده‌ای جلوه می‌کنند که به منشأ واقعی و تحولات تاریخی رخ داده ارتباطی ندارد؛ مثلاً وقتی یک فعل با معنای واژگانی، در جایگاهی غیر از جایگاه متداول فعل در جمله ظاهر شود و بسامد این کاربرد افزایش یابد، ممکن است به تدریج، در ذهن اهل زبان به یک فعل کمکی یا قید تبدیل شود و بدین ترتیب، بیشتر از آنکه معنا و مفهومی واژگانی داشته باشد، به عنوان ابزاری برای بیان مفاهیم دستوری مثل وجهیت و نمود<sup>۱۱</sup> و زمان<sup>۱۲</sup> به کار رود. اگر ذهن اهل زبان صورت زبانی را در مقوله‌ای غیر از آنچه در واقعیت زبان به آن تعلق داشته بازتحلیل کند، مثلاً فعلی به قید بازتحلیل شود، آنگاه با مقوله‌زدایی<sup>۱۳</sup> صورت زبانی مواجهیم (هاپر، ۱۹۹۱؛ هابنه<sup>۱۴</sup>، ۲۰۰۳؛ هاپر و تراگوت، ۲۰۰۳).

دستوری شدگی فرایندی نیست که صرفاً تکواژی را، در خلأ و جدا از بافت، تحت تأثیر قرار دهد؛ صورت‌های زبانی در این روند، در قالب مجموعه و با در نظر گرفتن روابط همنشینی و جانشینی‌شان، دچار تغییر می‌شوند. برخی صورت‌های زبانی نسبتاً آزاد عمل کنند؛ یعنی پیوندهای همنشینی و جانشینی آنها در بافت زبانی کم و شکننده است. در مقابل، برخی صورت‌های زبانی بیشتر تحت تأثیر قواعد دستوری و در قیدوبند روابط همنشینی و جانشینی‌اند. از این نظر، دستوری شدگی صورت‌های زبانی به معنای از دست رفتن آزادی آنهاست (لمان<sup>۱۵</sup>، ۱۹۹۲: ۶). ارتباط دستوری شدگی با ترتیب واژه‌ها از همین جا نشأت می‌گیرد (هاپر و تراگوت، ۲۰۰۳: ۶۱-۵۹). فرض کنیم در زبانی که معمولاً جایگاه پایانی را به فعل اختصاص می‌دهد، یک فعل در مسیر دستوری شدگی قرار گیرد؛ بدین ترتیب، فعل مورد بحث، در جریان تحولات، محتوای مفهومی کمتری پیدا می‌کند، از ماهیت قبلی خود، به عنوان فعل واژگانی، فاصله می‌گیرد و می‌تواند در جایگاهی غیر از پایان جمله ظاهر شود. معمولاً در چنین شرایطی، جمله به فعلی با محتوای مفهومی قوی‌تر احتیاج دارد که در قالب مصدر یا بند پیرو پس از عنصر دستوری شده به کار می‌رود؛ برای مثال، در زبان فارسی، «باید» تا هنگامی که به عنوان فعل واژگانی به کار می‌رود، غالباً در جایگاه پایانی جمله ظاهر می‌شود، اما با پیشرفت در مسیر دستوری شدگی، محتوای مفهومی خود را به تدریج از دست می‌دهد و مصدر یا بند پیرو وابسته به «باید» که دارای فعل واژگانی با محتوای مفهومی قوی‌تری است، برای جبران جای خالی فعل، پس از آن به کار می‌رود. بدین ترتیب، «باید + مصدر / فعل» به الگویی برای بیان مفهوم وجهی الزام بازتحلیل می‌شود.

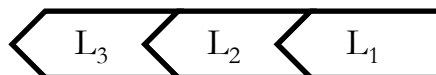
آنچه همواره باید در بررسی دستوری شدگی صورت‌های زبانی مورد توجه قرار گیرد، تدریجی بودن این فرایند است. یک صورت زبانی در یک زمان مشخص ممکن است در دو شاخه واگرا<sup>۱۶</sup>، هم به صورت دستوری و هم به صورت واژگانی، به کار رود یا در پیوستاری که برای دستوری شدگی در نظر می‌گیریم، به هر یک از دو نقطه نام‌گذاری شده به عنوان «واژگانی» و «دستوری» نزدیک‌تر باشد (هاپر و تراگوت، ۲۰۰۳).

### ۲-۳. واژگان شدگی

اگرچه تعاریف سنتی، هر فرایندی را که به وارد شدن اقلام زبانی جدید به دایره واژگان بینجامد واژگان شدگی می‌نامند، اما در مطالعات تاریخی زبان، واژگان شدگی تعریفی محدودتر دارد (برینتون<sup>۱۷</sup> و تراگوت، ۲۰۰۵: ۳۳-۳۴). بر این اساس، واژگان شدگی فرایندی است که در آن، یک ساخت نحوی یا ساختمان واژه، متشکل از اجزای متعدد، در بافت‌های خاص به‌عنوان یک صورت واحد با ویژگی‌های معنایی و صوری خاص به کار رود، به طوری که معنا و کارکرد آن از روی اجزای تشکیل‌دهنده‌اش قابل تشخیص و پیش‌بینی نباشد. کاربرد این ساخت با کارکرد جدیدش، به تدریج، گسترده‌تر می‌شود و ممکن است با تغییرات آوایی و معنایی بیشتری همراه شود. در نهایت، ساخت مورد بحث، در تمام بافت‌ها و کاربردها، از نظر اهل زبان در زمره «واژگان» پذیرفته می‌شود (برینتون و تراگوت، ۲۰۰۵: ۱۴۴).

در واژگان شدگی، فرایند ادغام<sup>۱۸</sup> و در پی آن، کاهش ترکیب‌پذیری<sup>۱۹</sup> نقش مهمی ایفا می‌کنند. ترکیب‌پذیری معیاری است که مشخص می‌کند تا چه میزان معنای عبارت‌ها و جمله‌ها برگرفته از معنای تک‌تک عناصر تشکیل‌دهنده و روابط نحوی بین آنهاست (همان: ۳۲). از طریق ادغام، به تدریج مرزهای میان اجزای ساخت زبانی‌ای که در مسیر واژگان شدگی قرار می‌گیرد، کم‌رنگ‌تر می‌شوند و بر اثر تکرار ساخت در بافت‌های خاص، روابط نحوی میان اجزای آن در ذهن اهل زبان از بین می‌روند؛ بدین ترتیب، معنای ساخت زبانی مساوی برآیند معنای اجزای تشکیل‌دهنده‌اش نخواهد بود و این ساخت به گونه‌ای به کار می‌رود که گویی تنها از یک تکواژ ساخته شده است. به عبارت دیگر، واژگان شدگی زمانی رخ می‌دهد که منظوری که پیش‌تر اهل زبان از طریق جمله‌ها و عبارات متعدد و مختلف به یکدیگر می‌رساندند، با گذشت زمان، در قالب یک عنصر واژگانی واحد بیان شود (همان: ۴۶).

فرایند واژگان شدگی نیز مانند دستوری شدگی به صورت تدریجی رخ می‌دهد و می‌توان پیوستاری شامل سه مرحله برای آن در نظر گرفت (همان: ۹۶):



پیوستار واژگان شدگی

در مرحله اول (L1)، اجزای ساخت زبانی مورد نظر مرزهای واژگانی و روابط نحوی آشکار دارند و به صورت عبارت یا اصطلاحی قابل تجزیه به کار می‌روند؛ عبارت‌های فعلی در این مرحله از واژگان‌شدگی قرار دارند. در مرحله میانی (L2) ارتباطات نحوی و مرزها میان واژه‌ها کم‌رنگ‌تر می‌گردد و ساخت در ذهن اهل زبان، به صورت مرکب یا مشتق بازتحلیل می‌شود. در این مرحله، اجزا قابل تشخیص باقی می‌مانند اما به یک کل واحد تعبیر می‌شوند و در کنار هم یک واژه می‌سازند؛ فعل‌های پیشوندی در این مرحله از واژگان‌شدگی قرار می‌گیرند. در مرحله نهایی (L3)، ساخت زبانی مورد نظر به واژه‌ای غیرقابل تجزیه و بسیط بازتحلیل می‌شود که اجزای آن قابل تشخیص نیستند.

مراحل تغییر در واژگان‌شدگی شباهت‌های بسیاری به فرایند دستوری‌شدگی دارد، اما در عین حال، تفاوت‌هایی اساسی میان این دو فرایند می‌توان یافت. هر دو فرایند تدریجی‌اند، قیاس و بازتحلیل در آنها نقشی اساسی دارند و کاهش آوایی در هر دو فرایند معمولاً قابل مشاهده است، اما از نظر معنایی، جهت تغییر در این دو فرایند عکس هم است: وقتی یک ساخت زبانی دستوری می‌شود، برخی مؤلفه‌های معنایی از آن زدوده می‌شود و کارکردی دستوری می‌یابد؛ در مقابل، وقتی یک ساخت زبانی در مسیر واژگان‌شدگی پیش می‌رود، مؤلفه‌های معنایی ویژه‌ای به آن اختصاص می‌یابد (بریتون و تراگوت، ۲۰۰۵: ۶۸).

خلاصه کلام را می‌توان در جمله معروف گیون<sup>۲۰</sup> (۱۹۷۱: ۴۱۳) یافت که گفت: «صرف امروز نحو دیروز است» و رامات<sup>۲۱</sup> (۱۹۹۲: ۵۵۷) که اضافه کرد: «شاید دستور زبان امروز به واژگان فردا بدل شود» (نقل از بریتون و تراگوت، ۲۰۰۵: ۵۴).

### ۳-۳. وجهیت

بنا به تعریف پالم<sup>۲۲</sup> (۱۹۸۶) که خود، تعریف لاینز (۱۳۹۱: ۲۵۹) را پذیرفته است، وجهیت رویکرد گوینده است به گزاره. وجهیت در واقع نظر و دیدگاه گوینده است. اطمینان یا عدم اطمینان گوینده از آنچه می‌گوید، احساس لزوم و یا آرزو و نیاز به رخ دادن موضوع و توانایی و ظرفیت وقوع موضوع را می‌توان از انواع وجهیت دانست.

در صحبت از این مقوله، لازم است همواره به تمایز میان وجه و وجهیت توجه کنیم. وجهیت مفهومی است انتزاعی که می‌تواند به شیوه‌های مختلف، عینی و نشان‌دار شود. یکی از این شیوه‌ها باز نمود وجهیت در ساختمان فعل است که دستورنویسان تاریخی همواره پیش چشم داشته‌اند و آن را وجه فعل نام گذاشته‌اند و به انواع اخباری، التزامی، تمنایی و... تقسیم کرده‌اند. وجهیت در برخی زبان‌ها (همچون فارسی باستان) صرفاً در ساختمان فعل وجود دارد و در زبان‌های دیگر، ممکن است ابزارهای دیگری را برای نمایش خود برگزینند، از جمله افعال کمکی وجهی، قیدها و... .

میان زبان‌شناسان اتفاق نظر بر سر انواع وجهیت وجود ندارد. دسته‌بندی‌های متعدد و متفاوتی از این مفهوم ارائه شده که بررسی و نقد آنها بحثی طولانی طلب می‌کند (نگاه کنید به: تسلی‌بخش، ۱۳۹۹). در اینجا ما وجهیت را در دو دسته کلی خبر و غیرخبر مورد مطالعه قرار می‌دهیم؛ الگویی که می‌توان آن را دنباله‌الگوی رایج در علم منطق در نظر گرفت (مظفر، ۱۳۸۴: ۸۵). در وجهیت خبری، غرض گوینده از بیان جمله چیزی جز اطلاع‌رسانی نیست، اما در وجهیت غیرخبری، گوینده با استفاده از ابزارهای زبانی، قضاوت، رویکرد و احساسات خود را نیز درباره آنچه می‌گوید بیان می‌کند. وجهیت غیرخبری زیرمجموعه‌هایی به تنوع و تعدد احساسات و رویکردهای آدمی دارد و در هر زبان، ممکن است انواعی از آن دستوری شود؛ برای مثال، برخی زبان‌ها تمایزی میان وجهیت واقعی و غیرواقعی قائل‌اند و این تمایز را از طریق دستور زبان نشان می‌دهند؛ یا ممکن است در زبان‌های مختلف، مفاهیم وجهی تردید، درخواست، الزام، ترس، نگرانی و... به شکل دستوری بیان شوند.

در این مقاله، پس از تشریح مراحل پیدایش فعل واژگانی «پنداشتن» در فارسی نو و توضیح دستوری‌شدگی آن، به برخی کاربردهای صورت‌هایی از این فعل برای بیان وجهیت تردیدی و غیرواقعی اشاره خواهیم کرد.

#### ۴. ارائه و تحلیل داده‌ها

«پنداشتن» را در فارسی نو حاصل واژگان‌شدگی عبارت فارسی میانه «*pad ēd dāštan*» دانسته‌اند که خود، از حرف‌اضافه «*pad*»، ضمیر «*ēd*» و فعل «*dāštan*» از ریشه ایرانی باستان «*dar*» ساخته شده است (نگاه کنید به: منصوری، ۱۳۸۴: ۱۲۰؛ حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ۷۳۱). برای بررسی روند دستوری‌شدگی این واژه، نگاهی به تحولات معنایی فعل «داشتن»، شیوه تثبیت شدن آن در عبارتی خاص و واژگان‌شدگی آن از فارسی باستان به فارسی نو خواهیم داشت.

#### ۴-۱. فارسی باستان

در فارسی باستان، ریشه «*dar*» به معنای تحت سلطه و اختیار درآوردن، سکونت کردن و نگه داشتن به کار رفته است (برای برخی از این معانی نگاه کنید به: مولایی، ۱۳۹۹: ۲۴۰-۲۴۲). مفهوم تحت سلطه داشتن و حکومت کردن پرتکرارترین مفهومی است که در فارسی باستان، برای ریشه «*dar*» می‌توان مشاهده کرد:

1) *imā dahyāva tyā adam adaršiy.*

این سرزمین‌هایی است که من تحت سلطه درآوردم (DBe, 7-8؛ کنت<sup>۳۳</sup>، ۱۹۵۳: ۱۳۶).

2) *ima xšačam dārayāmiy.*

این پادشاهی را در سلطه آوردم (DB 1, 26؛ کنت، ۱۹۵۳: ۱۱۷).



کاربرد فعل با مفهوم «گرفتن» در موارد مشابه، تأییدی است بر این مدعا که «dar» در فارسی باستان با معنای اولیه تحت سلطه درآوردن یا تصرف کردن به کار می‌رفته و با کاربرد «داشتن» در دوره‌های بعد متفاوت بوده است:

3) *imā dahyāva tyā adam agarbāyam.*

این سرزمین‌هایی است که من گرفتم (= تصرف کردم) (DNa, 16-17؛ کنت، ۱۹۵۳: ۱۳۷).

تحت تسلط داشتن سرزمین، از طریق مجاز، مفهوم سکونت داشتن در جایی را به ذهن متبادر می‌سازد. خشایارشا در برشمردن سرزمین‌هایی که تحت تصرف درآورده، از ساکنان یونان چنین یاد می‌کند:

4) *tyaiy drayahyā dārayatiy utā tyaiy paradraya dārayatiy.*

آنها که کنار دریا سکونت دارند و آنها که ورای دریا سکونت دارند (XPh, 23-25؛ کنت، ۱۹۵۳: ۱۵۱).

جدا از سرزمین و حکومت و قلمرو، اشیاء و اشخاص نیز مفعول فعل‌هایی که از ریشه «dar» ساخته شده‌اند قرار می‌گیرند. در این موارد، از «در اختیار داشتن» می‌توان به معنای «نگه داشتن» رسید:

5) *Aspacanā vaçabara Dārayavahauš xšāyaθiyahyā isuvām dārayatiy.*

اسپچنای کمان‌دار، تبرزین داریوش شاه را نگاه داشته است (DND؛ کنت، ۱۹۵۳: ۱۴۰).

6) *duvarayāmai basta adāraiya.*

[به بند] بسته، بر درگاه من نگاه داشته شد (DB 2, 75؛ کنت، ۱۹۵۳: ۱۲۲).

مفهوم «تحت تصرف/سلطه درآوردن» برای مفاهیم انتزاعی و احساساتی نظیر خشم نیز استفاده می‌شود:

7) *tyāmai dantanayā bavatiy daršam dārayāmiy manahā uvaipašiyahyā.*

هرچه در خشم من ایجاد شود (= مرا خشمگین سازد)، استوار، با اندیشه خویشتن [آن را] تحت اختیار

خود می‌آورم (DNb, 13-15؛ کنت، ۱۹۵۳: ۱۳۸).

بنابراین، در فارسی باستان، «داشتن» مفهومی متفاوت با «مالکیت» داشته است. در نمونه (۵)، کماندار داریوش فقط وظیفه حمل و نگهداری سلاح‌ها را بر عهده داشت و صاحب آنها نبود. شخص داریوش هم وقتی صحبت از «داشتن سرزمین‌ها» (نمونه ۱) یا «داشتن پادشاهی» (نمونه ۲) می‌کرد، مقصودش به دست آوردن اختیار آن و در واقع گرفتن آن از دیگری بود و به مفهوم مالکیت نظر نداشت. اساساً در فارسی باستان، مفهوم «مالکیت و داشتن»، آن‌طور که امروز به کار می‌رود، نه از طریق واژگان، که از طریق دستور بیان می‌شد. صرف شدن اسم در حالت برای-اضافی می‌توانست به رساندن مفهوم دارندگی کمک کند (شروو<sup>۲۴</sup>، ۲۰۱۶: ۴۳):

8) *ardastāna aθagaina Dārayavahauš XŠhyā viθiyā karta.*

دریچه سنگی ساخته شده در خانه داریوش شاه (DPi؛ کنت، ۱۹۵۳: ۱۳۵).

9) *Dārayavahauš puçā aniyaiciy āhatā.*

برای داریوش، پسران دیگری نیز بود (= داریوش پسران دیگری هم داشت) (XPf, 28-29؛ شروو، ۲۰۱۶: ۴۳).

برای پیگیری تحول معنایی از «گرفتن» به «داشتن»، باید به متون فارسی میانه رجوع کنیم.

## ۴-۲. فارسی میانه

از ریشه «*dar*» باستان، ماده‌های فعلی «*dār-/ dāšt*» در متون فارسی میانه به کار رفته است. مفهوم تسلط یافتن و در اختیار گرفتن برای این فعل در فارسی میانه کم‌رنگ شده، اما تحول معنایی از طریق فرایند مجاز موجب شده است تا این فعل برای بیان مفهوم دارندگی و مالکیت به کار رود. کسی که چیزی را «تحت تسلط خود می‌گیرد»، نتیجتاً مالک و صاحب آن در نظر گرفته می‌شود:

10) *pad dard ast kē xrad nē dārēd. ranjwar ast kē zan nē dārēd. abē-nām ast kē frazand nē dārēd. duš-arz ast kē xwāstag nē dārēd.*

دردمند است آنکه خرد ندارد، رنجور است کسی که زن ندارد، بی‌نام است کسی که فرزند ندارد. بی‌ارزش است کسی که ثروت ندارد (جاماسپ‌آسانا<sup>۲۵</sup>، ۱۹۱۳/۱۸۹۷: ۴۰).

11) *har kē dah drahm nē dārēd fraž ō buz nē āyēd.*

هر که ده درهم ندارد سمت [خرید] بز نیاید (درخت آسوریک، ۴۹؛ جاماسپ‌آسانا، ۱۹۱۳/۱۸۹۷: ۱۱۳).

12) *zanān kē-šān pad gētīg šōy dāšt.*

زنانی که در گیتی شوهر داشتند (ارداویرازنامه (۵) ۶۹؛ ژینیو، ۱۳۸۲: ۸۵، ۲۲۶ و ۱۴۴-۱۴۵).

این کاربرد نه فقط مالکیت دارایی‌ها و متعلقات عینی مثل ثروت، همسر و فرزند و سپاه و لشکر را شامل می‌شده، بلکه به طریق استعاری، دارا بودن ویژگی‌ها و خصلت‌هایی مثل خرد، خشم، بیم و شرم را هم در بر می‌گرفته‌است:

13) *ardaxšīr xēšm rāy ī dāšt guft kū: ēč zamān mā pāy u-š ōzan.*

اردشیر به دلیل خشمی که داشت گفت که: حتی زمانی درنگ مکن و او را بکش (کارنامه اردشیر بابکان (۲۱) ۹؛ فره‌وشی، ۱۳۵۴: ۹۸، ۹۹).

14) *... kē az yazadān bīm ud pad mardōmān šarm nē dārēd.*

... آنکه از ایزدان بیم و از مردمان شرم ندارد (مینوی خرد (۳۳) ۳۸؛ تفضلی، ۱۳۸۵: ۵۴؛ انکلساریا<sup>۲۶</sup>، ۱۹۱۳: ۱۱۵).

مفهوم «نگه داشتن»، «پاییدن» و «مراقبت کردن» هم که در فارسی باستان (نمونه‌های ۵ و ۶) به‌وسیله ریشه «*dar*» بیان می‌شد، در متون فارسی میانه، مکرراً با فعل «*dār-/ dāšt*» نشان داده شده است:

15) *pad ganj ī xwadāyān dāšt.*

در گنجینه خدایان آن را نگه می‌داشت (دینکرد پنجم (۴)؛ آموزگار و تفضلی، ۱۳۸۶: ۳۶-۳۷؛ مدن<sup>۲۷</sup>، ۱۹۱۱، ج ۱: ۴۳۷).

16) *ud āb ud ātaxš xūb dārēd.*

آب و آتش را به‌خوبی نگه دارد (مینوی خرد (۱۸)؛ تفضلی، ۱۳۸۵: ۳۶؛ انکلساریا، ۱۹۱۳: ۶۱).

17) *dīd ān ī šubānān ruwān kē-šān gōspand... parward ud nigāh dāšt az gurg.*

و دیدم روان شبانانی که گوسفند ... پرورش دادند و آن را از [آسیب] گرگ محافظت کردند (ارداویرازنامه (۱)؛ ژینیو، ۱۳۸۲: ۶۰، ۱۹۵ و ۹۶-۹۹).

الگوی «چیزی را در جایی داشتن» به مفهوم نگه‌داشتن چیزی در جایی (مثلاً در نمونه ۱۵)، از طریق استعاره می‌تواند به «چیزی را در ذهن داشتن» و در نتیجه به «اندیشیدن و فکر کردن به چیزی» تغییر کند:

18) *andar har gāh ud zamān frārōn<īh> pad menišn dāstan.*

در هر گاه و زمانی نیکویی در منش باید داشت (جاماسپ‌آسانا، ۱۸۹۷/۱۹۱۳: ۷۸).

و بدین ترتیب، فعل «-dār-/dāšt» مفهوم جدیدی در فارسی میانه پیدا می‌کند و به معنی «انگاشتن» و «در نظر گرفتن» به کار می‌رود:

19) *ardawān rāy kanīzag-ēw ī abāyīšnīg būd kē az abārīg kanīzagān ... grāmīgdar dāšt.*

اردوان کنیزکی شایسته داشت که او را از دیگر کنیزکان ... گرمی‌تر می‌داشت (در نظر اردوان از دیگران محترم‌تر بود) (کارنامه اردشیر (۲)؛ فره‌وشی، ۱۳۵۴: ۲۲).

20) *dārēm handarz-ē az dānāgān, az guft ī pēšēnīgān.*

اندرزی از گفته پیشینیان [در ذهن/یاد] دارم (اندرز دانایان به مزدیسان ۱۷؛ جاماسپ‌آسانا، ۱۸۹۷/۱۹۱۳: ۵۴).

این کاربرد را به‌ویژه در الگوی «-pad... dāšt/dār» می‌توان دید که مفهوم «به‌عنوان ... در نظر گرفتن» را می‌رساند. در این الگو، متمم حرف‌اضافه «pad» که جای خالی را پر می‌کند، می‌تواند اسم (نمونه ۲۱) یا صفت (نمونه ۲۲) باشد:

21) *ud čīm an-ebyāst kustīg raftan pad wināh dārīhēd?*

چرا کستی‌نیسته راه‌رفتن گناه تلقی می‌شود؟ (دینکرد پنجم (۱۶)؛ آموزگار و تفضلی، ۱۳۸۶: ۷۹).

22) *šāhān-šāh passandīd u-š pad rāst dāšt.*

شاهنشاه پسندید و آن [جواب] را درست دانست (خسرو قبادان و ریدکی ۲۷؛ جاماسپ‌آسانا، ۱۸۹۷/۱۹۱۳: ۳۹).

بدین ترتیب، کاربرد فعل به سمت سبک شدن و شرکت در ساخت فعل مرکب رفته و از این طریق، برخی عباراتی کنایی هم شکل گرفته است:

23) *ān gōwišn pad čiš nē dāštan.*

آن گفته را به چیزی نباید داشت (= برای آن گفته اعتباری نباید قائل شد) (روایت آذرفرنبغ فرخزادان ۱۹؛ رضایی باغبیدی، ۱۳۸۴: ۱۵-۱۶؛ انکلساریا، ۱۹۶۹: ۱۹؛ نک. نمونه‌های ۳۹ و ۴۰).  
 پارهٔ زیر از زند خورشیدنیایش شاهد خوبی از مرحلهٔ میانی واژگان‌شدگی است که نشان می‌دهد الگوی «*pad ... dāšt/ dār-*» به‌عنوان یک کل واحد بازتحلیل می‌شده و فعل «*dāšt/ dār-*» هر قدر هم که به‌واسطهٔ گروه متممی از حرف اضافه فاصله می‌گرفته، باز در این بافت جای تثبیت شده‌ای داشته است:

24) *tan pad xwēših ī ašmā(h) dārēm, pad xwēših ī ašmā(h) dāštan ēd kū agar-am tan, ruwān rāy bē abāyēd dādan, bē dahēm.*

تن را از آن شما پندارم؛ از آن شما پنداشتن یعنی اگر دادن (= فدا کردن) تن و روانم لازم باشد، بدهم (زند خورشیدنیایش ۴؛ دابار<sup>۳۸</sup>، ۱۹۲۷: ۱۵).

این الگو، وقتی ضمیری جایگزین متمم حرف اضافه شود، به‌شکل «*pad ēd dāšt-/ dār-*» ظاهر می‌شود. کاربردی که مقدمهٔ ظهور صورت «پنداشتن» در فارسی دری است:

25) *az dard ud pādīfrāh pad ēd dārēd kū wāng ī ān kōdak ašnawēd*

از درد و پادافره پندارد که بانگ آن کودک را می‌شنود (ارداویرازنامه ۶۴(۶)؛ ژینیو، ۱۳۸۲: ۸۲، ۲۲۲ و ۱۳۸-۱۴۱).

26) *agar hazār mard andar widest-ē(w) pādīfrāh kunēnd pad ēd dārēnd kū ēw-tāg hēnd...*

اگر هزار مرد را در یک وجب جا پادافراه کنند، هریک پندارند که یکتانند (= خود را تنها پندارند) (بنداهش ۲۷(۵۷)؛ پاکزاد، ۲۰۰۵: ۳۲۸؛ بهار، ۱۳۹۰: ۱۲۲).

27) *az pad ēd dārēm kū-mān ōzad zarēr ī ērān spāh-bed*

من پندارم (= گمان کنم) که زرییر ایران سپاهیدمان کشته شد (یادگار زرییران ۷۶؛ جاماسپ‌آسانا، ۱۹۱۳/۱۸۹۷: ۱۰).

در مثال‌های فوق الگوی «*pad ēd dāšt/ dār-*» برای بیان مفاهیمی همچون «باور داشتن» و «دربارهٔ چیزی حکم و نظری داشتن» به کار می‌رود. این الگو در نمونه‌هایی مثل (۲۵) و (۲۶)، اگرچه به‌نظر برای بیان وجهیت غیرواقعی به کار رفته، اما با توجه به بافت دینی و اعتقادی متن که دنیای پس از مرگ را تصویر می‌کند و با در نظر گرفتن اینکه این متون توسط باورمندان نوشته شده، بهتر است که صرفاً مقدمه‌ای برای کاربردهای وجهی در فارسی نو در نظر گرفته شود. البته نمونه‌های معدودی در متون پهلوی به چشم می‌خورد که نشان می‌دهد «*pad ēd dāšt/ dār-*» به‌صورت وجهی عمل می‌کند و برای بیان موقعیتی خیالی و غیرواقعی به کار می‌رود. در نمونهٔ زیر، گوینده برای اغراق در بلندی قامت

راهزنان از این ساخت بهره برده است:

28) *pad tan ēdōn wuzurg būd hēnd ka hamē raft hēnd mardōmān pad ēd dāšt kū-šān azēr star ud māh...rawēd*

به تن چنان بزرگ بودند که وقتی راه می‌رفتند، مردمان می‌پنداشتند که ستاره و ماه زیرشان است (روایت پهلوی، بند ۱۶۱۸؛ ویلیامز<sup>۳۹</sup>، ۱۹۹۰، ج ۱: ۱۰۷؛ میرفخرایی، ۱۳۶۷: ۳۰؛ دابار، ۱۹۱۳: ۶۹).

از نظر نحوی، مقایسه دو الگوی «*pad ... dāšt/ dār-*» و «*pad ēd dāšt/ dār-*» نشان می‌دهد با جایگزین شدن ضمیر «*ēd*» در جای خالی، جمله به عبارتی پیرو نیاز پیدا می‌کند که مرجع ضمیر باشد؛ عبارتی که حتماً باید از یک فعل واژگانی برخوردار باشد تا بعدها بتواند کمبود فعل ناشی از دستوری‌شدگی «*dāšt/ dār-*» را در جمله جبران کند.

شواهد به‌دست‌آمده از متون فارسی نو می‌توانند ادامه این روند را به ما نشان دهند.

#### ۴-۳. فارسی نو

در ادامه تحولاتی که از فارسی میانه آغاز شده بود، «داشتن» در برخی بافت‌ها در فارسی دری هم به معنی «در ذهن داشتن» و «در نظر گرفتن» به کار رفته است. دهخدا (۱۳۷۷، ذیل «داشتن») این کاربردها را معادل: پنداشتن، شمردن، فرض کردن، بشمار آوردن، گمان بردن، دانستن، محسوب کردن، پذیرفتن، تصور کردن، و انگاشتن می‌داند. نمونه‌های زیر شواهدی از این کاربردها:

(۲۹) روزی چند او را مهمان داشتند و گفتند اکنون نباید رفتن (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۳۴۸).

(۳۰) و الله که من همیشه زندگانی دشمن داشتمی (بلعمی، ۱۳۷۳، ج ۴: ۹۲۲).

«داشتن» در این معنی در الگوی «*x* را *y* داشتن» جای می‌گیرد که در آن، *y* معمولاً صفت است:

(۳۱) و پادشاه را خدمت کردن واجب دارند. [صقلابیان] اندر دین (حدودالعالم؛ به نقل از دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل «داشتن»).

(۳۲) و همه خلیفتان، او را بزرگ داشتند (بلعمی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۵۸۶).

(۳۳) کافران و بتپرستان این حلال ندارند که تو داشتی در ماه رجب (بلعمی، ۱۳۷۳، ج ۳: ۱۰۱).

با این حال، کاربردهایی با اسم (مثال ۳۴) و ضمیر اشاره همراه با عبارت پیرو (مثال ۳۵) و با گروه‌های حرف‌افزای (مثال ۳۶) هم به چشم می‌خورد:

(۳۴) از یمامه به لحسا چهل فرسنگ می‌داشتند (= تخمین می‌زدند/ در نظر می‌گرفتند) (ناصرخسرو،

۱۳۷۰: ۱۴۷).

(۳۵) و بزرگتر آثار اسکندر را که در کتب نبشته‌اند آن دارند که وی دارا را که ملک عجم بود و فور را

که پادشاه هند بود بکشت (بیبهقی؛ به نقل از دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل «داشتن»).

۳۶) و آن وقت سمرقند را از چینستان داشتندی (بلعمی؛ به نقل از دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل «داشتن»). افزایش بسامد کاربرد «داشتن» با گروه‌های حرف‌افزای به شکل‌گیری الگوی «x را به y داشتن» منتج می‌شود که بازمانده الگوی «pad... dāst/ dār» در فارسی میانه به شمار می‌آید. در این کاربرد هم y می‌تواند صفت (مثال ۳۷) یا اسم (مثال ۳۸) باشد:

۳۷) شنیدی سخن گر خرد داشتی غم و رنج و بد را ببد داشتی

(شاهنامه؛ به نقل از دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل «داشتن»)

۳۸) گر نه خاقانی خاک تو شدی کی جهان را بخسی داشتی؟

(خاقانی؛ به نقل از دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل «داشتن»)

این کاربرد به‌طور به‌خصوص، در عبارت کنایی «به چیزی (ن)داشتن» به معنی ارزش و اهمیت قائل شدن برای چیزی یا کسی به چشم می‌خورد:

۳۹) پیر با چیز نیست خواجه عزیز پیر بی چیز را که داشت به چیز؟

(سنایی؛ به نقل از دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل «داشتن»)

۴۰) در گوش نگرفت و در او نگر نیست و او را به چیز نداشت (نظام‌الملک، ۱۳۸۳: ۴۷).

اما صورت فارسی میانه «pad... dāst-/ dār» بیشتر از آنکه به‌صورت عبارت فعلی به کار رود، به‌صورت «پنداشت- / پندار-» به کار می‌رود. «پنداشتن» نمونه‌ای از صورت‌های زبانی است که با گذر از سه مرحله فرایند واژگان‌شدگی، وارد دایره واژگان زبان فارسی شده است. چنان‌که پیش‌تر دیدیم، در فرایند واژگان‌شدگی، مرز میان اجزای یک عبارت به تدریج رنگ می‌بازد و با ادغام این اجزا، عبارت تبدیل به یک واژه می‌شود که معنای آن مستقل از معنای اجزای تشکیل‌دهنده عبارت است.

در فارسی میانه دیدیم که عبارت «pad... dāst/ dār» در بافت‌های خاصی، مکرر به کار می‌رود و از این طریق، به مسیر واژگان‌شدگی وارد می‌شود. در این مرحله، عبارت به‌صورت اصطلاحی به کار می‌رود که به عناصر تشکیل‌دهنده‌اش قابل تجزیه است و هنوز مرز میان واژه‌ها و ارتباط نحوی‌شان باقی است. در ادامه، «pad ēd dāst/ dār» به الگویی ثابت تبدیل می‌شود و اگرچه همچنان اجزا قابل تشخیص‌اند، اما یک معنای کلی از این عبارت برداشت می‌شود و اجزا در کنار هم یک کل واحد را تشکیل می‌دهند. مرحله پایانی را در داده‌های متون فارسی دری می‌توان دید که مرز میان اجزا از بین می‌رود و ساخت نحوی به یک واژه بسیط و غیرقابل تجزیه، یعنی «پنداشتن» بازتحلیل می‌شود که معنایی مختص خود دارد. در ذهن اهل زبان، معنای پنداشتن منحصر به فرد است و از جمع معنای سه جزئی که در هم ادغام شده‌اند حاصل نمی‌شود. ادغام حرف‌افزای «pad»، ضمیر «ēd» و فعل «dāst-/ dār» و تشکیل صورت بسیط «پنداشتن» در فارسی نو همراه با کاهش آوایی است.

«پنداشتن» در فارسی دری به معنی اندیشیدن، فکر کردن و در نظر آوردن به کار رفته است. الگوی اولیه را می‌توان به صورت «x را y پنداشتن» در نظر گرفت که در آن y می‌تواند صفت (۴۱)، اسم (۴۲) یا گروه حرف‌اضافه‌ای (۴۳) باشد:

(۴۱) به زنه‌ار خدایم من به یمگان نکو بنگر، گرفتارم میندار (ناصر خسرو، ۱۳۵۷: ۱۷)

(۴۲) کپیان آتش همی پنداشتنند، پشته هیزم بدو برداشتنند (رودکی؛ به نقل از دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل «پنداشتن»).

(۴۳) هوا و طاعت و اخلاص و مناصحت ایشان را از ارکان دین پندارد (مشقی، ۱۳۶۱: ۶).

تا اینجا، «پنداشتن» حاصل فرایند واژگان‌شدگی است و به‌عنوان فعل اصلی جمله با محتوای واژگانی شناخته می‌شود؛ اما بیشترین کاربرد «پنداشتن» در فارسی دری با عبارت پیرو است که نشان می‌دهد «پنداشتن» به تدریج خاصیت‌های فعلی خود را از دست داده و در مسیر دستوری‌شدگی تا جایی پیش رفته که در ذهن اهل زبان، نمونه آرمانی فعل در نظر گرفته نمی‌شود، بلکه بیشتر به شکل ابزاری برای بیان مفاهیم وجهی به کار می‌رود. در نتیجه، جمله برای تکمیل معنا نیاز به فعل واژگانی دارد و از طریق پذیرفتن عبارت پیرو، کمبود فعل را جبران می‌سازد. در متون فارسی دری، «پنداشتن» در شخص و شمار مختلف صرف شده و با عبارت پیرو برای بیان مفهوم «فکر کردن»، «باور یا عقیده‌ای داشتن» و «به نظر رسیدن» به کار رفته است:

(۴۴) کسی نپندارد که ابراهیم مر ستاره را یا آفتاب را به خدایی خواند به معنی ... (بلعمی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۱۳۲).

(۴۵) ما چنین کردیم و حکم و قضیت پیغامبر خویش را منقاد گشتیم و تن فدا کردیم، نپنداریم که کسی آن تواند کرد که ما کردیم (میبدی، ۱۳۷۱، ج ۲: ۵۶۹).

(۴۶) یا احمد، من تو را مرد آن نپنداشتم که راه حق بزنی، راهبر باش نه راهبر (هجویری، ۱۳۸۳: ۱۴۹).

در نمونه (۴۷) از تاریخ بیهقی، خطیب رهبر «پندارم» را در معنی «مسلم می‌دانم» در نظر گرفته است (نک. بیهقی، ۱۳۸۱: ۸۰۱)؛ اما این معنی نه از نظر ریشه‌شناختی و نه از منظر کاربردی، صحیح به نظر نمی‌رسد. واقف بودن به کارکرد وجهی «پنداشتن» به خواننده کمک می‌کند که به راحتی عبارتی مثل «به نظر من» را جایگزین «پندارم» کند و از این طریق، رویکرد گوینده به کلام را دریابد:

(۴۷) من رقعتی خواهم نشست و سخن را گشاده‌تر بگفت، و آن جز تو را عرضه نباید کرد. گفتم

«چنین کنم، اما پندارم که (= به نظرم) سود ندارد» (بیهقی، ۱۳۸۱: ۶۷۱).

«پنداشتن»، به‌طور خاص، در برخی بافت‌ها برای بیان داشتن تصویری غلط یا فکری که بعدها خلافتش ثابت شده و در نتیجه «خیال کردن» نیز به کار رفته است:

۴۸) مورچه گفت ای سلیمان! پنداری که همه علمه‌ها جهان تو دانی؟ ملک تعالی همه علم به یک تن ندهد (قصص: ۲۸۹).

۴۹) سرآب آن بود که از دور بینند پندارند که آب است، چون فراز شوند هیچ نبود (بلعمی، ۱۳۷۳، ج ۳: ۴۰۸).

۵۰) دریغا که من اندر تو غلط کردم، پنداشتم که عقل تو بیشتر از این است (بلعمی، ۱۳۷۸، ج ۲: ۷۱۶).  
چنین کاربردی برای فعل «پنداشتن» در فارسی دری مقدمه‌ای برای بیان فرض و وجهیت غیرواقعی است. در نمونه‌های زیر، «پنداشتن» اگرچه هنوز صرف کامل دارد و از مقوله فعل به کلی فاصله نگرفته، اما به نسبت، نقش وجهی پررنگ‌تری در جمله ایفا می‌کند:

۵۱) مال بسیار دارم و هر گاه که سائلی از دور پدید آید پندارم آتشی است که در من می‌افتد (میبدی، ۱۳۷۱، ج ۱: ۷۳۰).

۵۲) پنداشتند که به پالوده خوردن آمده‌اند و کاری سهل است؛ چندان بود که پیش رفتند، سواره و پیاده قلعت در ایشان پریدند ... (بیهقی، ۱۳۸۱: ۶۸۸).

۵۳) اگر غبار خاشه‌ای در چشم او انداختی پنداشتی (= می‌پنداشت) کی زوبین زهرآلود بر جگر او می‌زنند (سجاسی، ۱۳۶۸: ۱۰۵).

صورت‌هایی از فعل «پنداشتن» به‌طور خاص کارکرد وجهی پیدا کرده‌اند و در مسیر دستوری‌شدگی پیش‌تر رفته‌اند. «پنداشتی» و «پنداری» در فارسی بازمانده صرف تمنایی افعال فارسی میانه هستند که با از بین رفتن قاعده در دوره جدید، بازتحلیل به فعل دوم‌شخص مفرد می‌شوند. در ادامه ساخت و کارکرد این دو صورت زبانی را بررسی خواهیم کرد.

یکی از راه‌های ساخت فعل با وجه تمنایی در فارسی میانه افزوده شدن  $\bar{e}$  به ماده مضارع و ماضی (علاوه بر صورت‌های صرف‌شده فعل) بوده است که برای شخص و شمارهای مختلف به کار می‌رفته و غیرواقعی و فرضی بودن رویداد، از جمله تشبیه و تمثیل را نشان می‌داده است (برونر<sup>۳</sup>، ۱۹۷۷: ۲۰۵؛ قریب، ۱۳۷۹: ۲۶۸-۲۶۶؛ شروو، ۲۰۰۹: ۲۳۸-۲۳۷).  $\bar{e}$  تمنایی به فارسی دری هم رسیده و یای مجهول بازمانده از آن در پایان برخی فعل‌های صرف‌شده برای نشان دادن وجهیت غیرواقعی، از جمله تعبیر خواب و رویا، گزاره‌های شرطی نامحقق و بیان آرزو به کار رفته است. صورت‌های معدودی از ساخت تمنایی که  $\bar{e}$  به ماده مضارع و ماضی افزوده شده هم در متون فارسی دری به چشم می‌خورد، اما به‌علت از بین رفتن این قاعده ساخت فعل تمنایی و شباهت  $\bar{e}$  تمنایی به شناسه دوم‌شخص مفرد، این فعل‌ها به فعل دوم‌شخص مفرد بازتحلیل شده‌اند. به همین دلیل است که فرهنگ‌نویسان و دستورنویسان دو صورت «پنداشتی» و «پنداری» را فعل دوم‌شخص مفرد در نظر گرفته‌اند.



دو نکته مهم در بررسی کاربردهای «پنداشتی» و «پنداری» فرض تمنایی بودن این فعل را تأیید می‌کند؛ نخست آنکه «پنداشتی» و «پنداری» در متون تفسیری و ترجمه آیات قرآن، در ترجمه «کأن» و «کأنما» به کار رفته‌اند که فعل نیستند، در حالی که سایر صورت‌های صرفی فعل «پنداشتن» در این متون، معمولاً برابر صورت‌های مختلف فعل عربی «حَسِبَ» قرار گرفته‌اند و برای بیان مفهوم «خیال کردن» به کار رفته‌اند (یا حقی، ۱۳۷۲، ج ۲: ۴۱۹):

(۵۴) «و تحسبهم ایقظاً و هم رقوداً» پنداری که ایشان بیدارند و خود خفته بودند (میبدی، ۱۳۷۱، ج ۸: ۱۵۳): ترجمه فعل دوم شخص مفرد.

(۵۵) و چون بدیدی ایشانرا پنداری ایشان مرواریدند پراکنده (در ترجمه إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ أُكُوفًا مَثُورًا؛ ترجمه تفسیر طبری، ۱۳۵۶، ج ۷: ۱۹۶۶): ترجمه فعل دوم شخص مفرد.

(۵۶) میندار که ایشان باین از آتش و عذاب برهند. اینست که رب العالمین گفت: فَلَا تَحْسَبْنَهُمْ بِمَقَارَةٍ مِنَ الْعَذَابِ (میبدی، ۱۳۷۱، ج ۲: ۳۷۵): ترجمه فعل نهمی مفرد.

این صورت‌ها اگرچه وجهیت غیرواقعی را به صورت واژگانی نشان می‌دهند، اما آشکارا با صورت دستوری شده «پنداشتی» و «پنداری» برای بیان این مفهوم وجهی متفاوت‌اند:

(۵۷) كَانَهُمْ اَعْجَازٌ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ؛ پنداشتی که ایشان تنه درختان خرمانند از بیخ برکنده (ابوالفتوح رازی، ۱۳۶۵-۱۳۷۶، ج ۱۸: ۲۲۲).

(۵۸) و المسلمونَ كَانَمَا عَلَى رُؤْسِهِمُ الطَّيْرُ، و پنداشتی مسلمانان هریکی بر سر مرغی دارند، نمی‌یارست باز جنبیدن (همان، ج ۱۵: ۳۵۹).

(۵۹) ... قِيلَ أَهَكَذَا عَرْشُكَ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ. گفت چنین است تخت تو؟ گفتا پنداری خود آن است (بلعمی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۴۲۱).

(۶۰) الرَّجُلُ جَاءَهُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ؛ آن آبگینه پنداری ستاره‌ای است درفشان (همان، ج ۱۴: ۱۴۵).

اما نکته دوم که بر تمنایی بودن ساخت «پنداشتی» و «پنداری» صحه می‌گذارد، کاربرد آن برای بیان خواب و رویاست. در متون فارسی دری معمولاً وقتی گوینده خوابی را تعریف می‌کرد، از «ی» مجهول در پایان فعل استفاده می‌شد. به اعتقاد دهخدا (۱۳۷۷، ذیل «ی»)، این «ی» معادل «کأن» در عربی بود که گاه در نقل خواب و رویا به کار می‌رفت. در نمونه زیر از قابوس‌نامه، می‌بینیم که علاوه بر کاربرد «ی» در پایان فعل، از ساخت وجه‌نمای «پنداشتی» نیز استفاده شده است:

(۶۱) هارون الرشید خوابی دید بر آن جمله که پنداشتی که همه دندان‌های او از دهن بیرون افتادی بیکبار (عنصرالمعالی، ۱۳۴۵: ۴۴).

- «پنداشتی» در متون فارسی دری برای بیان تشبیه به کار می‌رود که این تشبیه‌ها گاه با اغراق همراه است: (۶۲) سبوها دیدم از برنج دمشقی که هریک سی من آب گرفتی و چنان بود که پنداشتی زرین است (ناصرخسرو، ۱۳۷۰: ۹۴).
- (۶۳) جزیره‌یی بود پر از گل، و ریاحین رنگارنگ درو موجود بود، پنداشتی که کلبه عطارانست و اشجار میوه‌دار بسیار درو بود (بیغمی، ۱۳۳۹، ج ۱: ۲۱۹).
- (۶۴) در عیادت بیماری شدیم سخت به حالی شدید بود، پنداشتی کیوتریچه‌ای است که موی از وی بکنند (ابوالفتوح رازی، ۱۳۶۵-۱۳۷۶، ج ۳: ۱۳۴).
- در بسیاری از بافت‌ها، گوینده زمانی از «پنداشتی» استفاده می‌کند که می‌خواهد وضعیتی غیرواقعی را پیش چشم به تصویر کشد:
- (۶۵) مردم روی در من نهادند به ملامت، پنداشتی مرا ندیده‌اند هرگز (ابوالفتوح رازی، ۱۳۶۵-۱۳۷۶، ج ۹: ۲۳۴).
- (۶۶) رسول - علیه السلام - دست بر او می‌مالید، در حال درست می‌شد چنانکه پنداشتی هرگز نبود (همان، ج ۵: ۸۵).
- (۶۷) بیابانی دید چون جهنم، آفتاب فروتابیده، دودی و غباری تا آسمان بر می‌شد، پنداشتی که آدمی هرگز آنجا نگذشته است (ارجانی، ۱۳۹۶، ج ۱: ۱۳).
- به نظر می‌رسد که «پنداری» در مقایسه با «پنداشتی»، صرف نظر از کاربرد در تفسیر و ترجمه‌های قرآن، از بسامد کمتری در متون نثر برخوردار است. کارکرد وجهی خاص این صورت زبانی، بیان گمان و فرض و استنتاج (نمونه ۶۸) و حدیث نفس و بیان افکار درونی (نمونه ۶۹) است:
- (۶۸) غصروف که از جانوری رسیده بود پنداری که خود بگوار نشود (هروی، ۱۳۴۶: ۲۹۱).
- (۶۹) گیومرت گفت پنداری همه دل‌ها بر یک حال آفریده است از سوی فرزندان. مرا غم او گرفته است و او را غم فرزند خویش ... چه چیز است این آدمی؟! (بلعمی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۸۶).
- «پنداری» هم مانند «پنداشتی» برای بیان تشبیه در متون فارسی دری به کار رفته است:
- (۷۰) سیاووش است پنداری میان شهر و کوی اندر فریدون است انگاری به زیر درع و خوی اندر (دقیقی، ۱۳۷۳: ۱۰۰).
- (۷۱) شب تاریک پنداری که دریاست کنار و قعر او هر دو نه پیداست (گرگانی، ۱۳۷۷: ۲۰۸)
- به‌علاوه، «پنداری» هم، به‌عنوان عنصر وجهی، برای به تصویر کشیدن موقعیت‌های غیرواقعی، فرضی و اغراق‌آمیز به کار می‌رود:

۷۲) دل خارا ز بیم تیغ او خون گشت پنداری که آتش رنگ خون دارد چو بیرون آید از خارا  
(فرخی سیستانی، ۱۳۳۵: ۱۶)

۷۳) شبان خوابم نمی‌گیرد نه روز آرام و آسایش ز چشم مست می‌گونش که پنداری به خوابستی  
(سعدی، ۱۳۸۵: ۸۵۸)

در نمونه زیر می‌بینیم که «پنداشتی» و «پنداری» کارکردی مشابه و موازی هم داشته‌اند و معادل هم به کار رفته‌اند:

۷۴) و مردی بر سر آن تخت خفته، مرده، که پنداشتی هنوز زنده است... و کنیزی مرده بر بالین  
وی نشسته که پنداری ماهست از نیکویی (مجموعه التواریخ و القصص، ۱۳۱۸: ۳۹۴).

حذف تدریجی قاعده ساخت فعل تمنایی در فارسی نو و شباهت صورت «پنداری» به فعل مضارع  
دوم‌شخص مفرد باعث شده در برخی بافت‌ها، «پنداری» بازتحلیل به فعل دوم‌شخص شود و حتی ضمیر  
دوم‌شخص مفرد هم به‌عنوان فاعل با آن به کار رود:

۷۵) سخن‌هایش تو پنداری که تیغست همان چشمش تو پنداری که می‌گست (گرگانی، ۱۳۷۷: ۱۲۰)

۷۶) اول جادویی دنیا آن است که خویشتن را به تو نماید چنانکه تو پنداری که وی خود ساکن است  
... (غزالی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۷۵).

کاربرد «پنداری» و «پنداشتی» در متون متأخر هم به چشم می‌خورد:

۷۷) بر عرق حلق خصم سنان او پنداشتی ز پیکان نشتر زد (قآنی، ۱۳۸۰: ۱۷۹)

۷۸) آن چنان حالتی پدید آمد که تو پنداشتی که عید آمد (هلالی جغتایی، ۱۳۶۸: ۲۶۳)

۷۹) برای کارهای دنیایی چنان زی که پنداری ابدی هستی (جمال‌زاده؛ به نقل از انوری و همکاران،  
۱۳۸۲، ج ۲: ۱۴۳۱).

## ۵. نتیجه

«پنداشتن» را در فارسی نو حاصل واژگان‌شدگی عبارت فارسی میانه «*pad ēd dāstan*» دانسته‌اند که  
خود از حرف اضافه «*pad*»، ضمیر «*ēd*» و فعل «*dāstan*» از ریشه «*dar*» ساخته شده است. در فارسی  
باستان، ریشه «*dar*» به معنای تحت سلطه یا اختیار درآوردن، سکونت کردن و نگه داشتن به کار رفته  
است. کارکردهای استعاری در بسط معنایی ریشه «*dar*» اثرگذار بوده، به طوری که مفهوم «تحت  
تصرف/ سلطه درآوردن» برای مفاهیم انتزاعی نیز استفاده شده است.

از ریشه «*dar*» باستان، ماده‌های فعلی «*dār-/ dāst*» در متون فارسی میانه به کار رفته است.

مفهوم تسلط یافتن و در اختیار گرفتن برای «*dār-/ dāšt*» در فارسی میانه کم‌رنگ شده، اما تحول معنایی از طریق فرایند مجاز موجب شده است تا این فعل برای بیان مفهوم مالکیت هم به کار رود. کاربرد «*dār-/ dāšt*» برای بیان مفهوم «چیزی را در جایی نگه داشتن»، از طریق استعاره می‌تواند به «چیزی را در ذهن داشتن» و در نتیجه به «اندیشیدن و فکر کردن به چیزی» تغییر کند و بدین ترتیب، فعل «*dār-/ dāšt*» مفهوم جدیدی در فارسی میانه پیدا می‌کند و به معنی «انگاشتن» و «در نظر گرفتن» به کار می‌رود. این کاربرد را به‌ویژه در الگوی «*pad...dār-/ dāšt*» می‌توان دید که مفهوم «به‌عنوان ... در نظر گرفتن» را می‌رساند. این الگو، با کاربرد ضمیر به‌عنوان متمم حرف اضافه، به شکل «*pad ēd dāšt/ dār-*» ظاهر می‌شود که مقدمه ظهور صورت «پنداشتن» در فارسی دری است و برای بیان مفاهیمی همچون «باور داشتن» و «درباره چیزی حکم و نظری داشتن» به کار می‌رود. نمونه‌های معدودی در متون پهلوی از کاربرد وجهی «*pad ēd dāšt/ dār-*» برای بیان موقعیت‌های غیرواقعی می‌توان یافت. از نظر نحوی، مقایسه دو الگوی «*pad ... dāšt/ dār-*» و «*pad ēd dāšt/ dār-*» نشان می‌دهد با جایگزین شدن ضمیر «*ēd*» در جای خالی، جمله به عبارتی پیرو نیاز پیدا می‌کند که مرجع ضمیر باشد، عبارتی که حتماً باید از فعل واژگانی برخوردار باشد تا بعدها بتواند کمبود فعل ناشی از دستوری‌شدگی «*dāšt/ dār-*» را در جمله جبران کند.

در فارسی دری، فعل «داشتن» بیش از هر چیز، مفهوم مالکیت و تعلق را بیان می‌کند و در ادامه تحولاتی که از فارسی میانه آغاز شده بود، در برخی بافت‌ها در فارسی دری هم به معنی در ذهن داشتن و در نظر گرفتن به کار می‌رود.

الگوی فارسی میانه «*pad ēd dāšt/ dār-*»، با کاهش آوایی و گذر از سه مرحله فرایند واژگان‌شدگی به صورت «پنداشت- / پندار-» وارد دایره واژگان زبان فارسی می‌شود. در ذهن اهل زبان، معنای «پنداشتن» منحصر به فرد است و از جمع معنای سه جزئی که در هم ادغام شده‌اند حاصل نمی‌شود. «پنداشتن» در فارسی دری، در یک شاخه، به معنی اندیشیدن و در نظر آوردن به کار رفته و به‌عنوان فعل اصلی جمله با محتوای واژگانی شناخته می‌شود؛ اما در شاخه دوم، به تدریج خاصیت‌های فعلی خود را از دست داده و در مسیر دستوری‌شدگی تا جایی پیش رفته که دیگر در ذهن اهل زبان، نمونه آرمانی فعل نیست و بیشتر برای بیان مفاهیم وجهی به کار می‌رود. در نتیجه، جمله برای تکمیل معنا، نیاز به فعل واژگانی دارد و از طریق پذیرفتن عبارت پیرو، کمبود فعل را جبران می‌سازد.

«پنداشتن»، به‌طور خاص، در برخی بافت‌ها برای بیان داشتن تصویری غلط یا فکری که بعدها خلافتش ثابت شده و در نتیجه «خیال کردن» به کار رفته است و از این طریق به گزینه مناسبی برای

بازنمایی وجهیت غیرواقعی بدل می‌شود، به‌ویژه از طریق دو صورت «پنداری» و «پنداشتی» که بازمانده حالت تمنایی فعل در فارسی میانه بوده‌اند. حذف تدریجی قاعده ساخت فعل تمنایی در فارسی نو و شباهت این دو صورت به فعل دوم‌شخص مفرد باعث شده تا در ذهن اهل زبان بازتخلیل به فعل دوم‌شخص مفرد شوند و حتی ضمیر دوم‌شخص مفرد هم به‌عنوان فاعل با آن‌ها به کار رود. کاربرد «پنداری» و «پنداشتی» در متون متأخر هم به چشم می‌خورد؛ اما در فارسی امروز (معیار)، مگر در نثرهای کهنه‌گرا و رسمی، از دایره استعمال خارج شده است.

### پانویس‌ها

- |                      |                       |
|----------------------|-----------------------|
| 1. Lexicalization    | 2. grammaticalization |
| 3. modality          | 4. Hopper             |
| 5. emergent grammar  | 6. lexical            |
| 7. functional        | 8. Traugott           |
| 9. attrition         | 10. reanalysis        |
| 11. aspect           | 12. tense             |
| 13. decategorization | 14. Heine             |
| 15. Lehmann          | 16. divergent         |
| 17. Brinton          | 18. fusion            |
| 19. compositionality | 20. Givón             |
| 21. Ramat            | 22. Palmer            |
| 23. Kent             | 24. Skjærvø           |
| 25. Jamsasp-Asana    | 26. Anklešarja        |
| 27. Madan            | 28. Dhabhar           |
| 29. Williams         | 30. Brunner           |

### منابع

- آموزگار، ژاله و تفضلی، احمد (۱۳۸۶). کتاب پنجم دینکرد. تهران: معین.
- ابوالفتوح رازی، حسین بن علی (۱۳۶۵-۱۳۷۶). روح‌الجنان و روح‌الجنان فی تفسیر القرآن، به کوشش و تصحیح محمدجعفر یاققی و محمدمهدی ناصح، ج ۲۰، مشهد: آستان قدس رضوی.
- اخلاقی، فریار (۱۳۸۶). «بایستن، شدن و توانستن: سه فعل وجهی در فارسی امروز»، نامه فرهنگستان، ۳(۳) (ویژه‌نامه دستور): ۸۲-۱۳۲.
- ارجانی، فرامرز بن خداداد (۱۳۹۶). سمک عیار، با مقدمه و تصحیح پرویز ناتل خانلری، عجم، ویراست دوم، تهران: آگاه.
- انوری، حسن و همکاران (۱۳۸۲). فرهنگ سخن. تهران: سخن.
- بلعمی، محمد بن محمد (۱۳۷۳). تاریخنامه طبری، به تصحیح و تحشیه محمد روشن، ج ۳ و ۴. تهران: البرز.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۸). تاریخنامه طبری، به تصحیح و تحشیه محمد روشن، جلد ۱ و ۲، تهران: سروش.
- بهار، مهرداد (۱۳۹۰). بنهش، تهران: توس.

- بیغمی، محمد (۱۳۳۹)، *داراب‌نامه*، تصحیح و مقدمه و تعلیقات ذبیح الله صفا، ج ۱، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- بیهقی، محمد بن حسین (۱۳۸۱)، *تاریخ بیهقی*، به کوشش خلیل خطیب‌رهبر، تهران: مهتاب.
- *تاریخ سیستان* (۱۳۶۶). تصحیح ملک‌الشعراى بهار. تهران: پدیده خاور.
- *ترجمه تفسیر طبری* (۱۳۵۶). به تصحیح و اهتمام حبیب یغمائی، ج ۷، تهران: توس.
- تسلی بخش، فهیمه (۱۳۹۹). *دستوری‌شدگی صورت‌های زبانی برای بازنمایی وجهیت از فارسی باستان تا فارسی نو (قرن هفتم)*. رساله دکتری فرهنگ و زبان‌های باستانی ایران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران.
- تفضلی، احمد (۱۳۸۵)، *ترجمه مینوی خرد*، به کوشش ژاله آموزگار، تهران: توس.
- حسن دوست، محمد (۱۳۹۳)، *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی*، ج ۲، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- دقیقی طوسی، ابومنصور محمد بن احمد (۱۳۷۳). *دیوان دقیقی طوسی*، به اهتمام محمدجواد شریعت، تهران: اساطیر.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷)، *لغت‌نامه دهخدا*، چاپ دوم از دوره جدید، تهران: دانشگاه تهران با همکاری روزنه.
- رضائی باغبیدی، حسن (۱۳۸۴). *روایت آذربایغی فرخزادان*، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- ژینو، فیلیپ (۱۳۸۲). *ارداویراف‌نامه (ارداویرازنامه)*، ترجمه و تحقیق: ژاله آموزگار. تهران: انجمن ایران‌شناسی فرانسه در ایران، معین.
- سجاسی، اسحاق بن ابراهیم (۱۳۶۸). *فرائدالسلوک*، به تصحیح و تحشیة عبدالوهاب نورانی وصال و غلامرضا افراسیابی، تهران: پاژنگ.
- سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۸۵). *کلیات سعدی*، به تصحیح محمدعلی فروغی، تهران: هرمس.
- شفائی، احمد (۱۳۶۳). *مبانی علمی دستور زبان فارسی*، تهران: نوین.
- عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر (۱۳۴۵)، *قابوسنامه*، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- غزالی، محمد بن محمد (۱۳۸۰). *کیمیای سعادت* (در دو جلد)، به کوشش حسین خدیوچم، تهران: علمی فرهنگی.
- فرخی سیستانی (۱۳۳۵). *دیوان حکیم فرخی سیستانی*، به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: اقبال.
- فره‌وشی، بهرام. (۱۳۵۴). *کارنامه اردشیر بابکان*. تهران: دانشگاه تهران.
- قائنی، حبیب‌الله (۱۳۸۰). *دیوان حکیم قائنی*، به کوشش امیرحسن صانعی خوانساری، تهران: نگاه.
- قریب، بدرالزمان (۱۳۷۹)، «تحول وجه تمنایی به ماضی استمراری در زبان‌های ایرانی». *یادنامه دکتر احمد تفضلی*. به کوشش علی‌اشرف صادقی. تهران: سخن، ۲۴۵-۲۷۸.
- گرگانی، فخرالدین اسعد (۱۳۷۷)، *ویس و رامین*، با مقدمه و تصحیح و تحشیة محمد روشن، تهران: صدای معاصر.
- لاینز، جان (۱۳۹۱). *درآمدی بر معنی‌شناسی زبان*، ترجمه کورش صفوی، تهران: علمی.
- *مجموعه التواریخ و القصص* (۱۳۱۸). به تصحیح ملک‌الشعراى بهار، تهران: کلاله خاور.
- مظفر، محمدرضا (۱۳۸۴). *ترجمه منطق (جلد اول)*. ترجمه علی شیروانی. قم: دارالعلم.
- منشی، نصرالله (۱۳۶۱). *کلیله و دمنه*، تهران: دانشگاه تهران.
- منصوری، یدالله (۱۳۸۴). *بررسی ریشه‌شناختی فعلهای زبان پهلوی*. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- مولایی، چنگیز (۱۳۹۹). *فرهنگ زبان فارسی باستان*. تهران: آوای خاور.
- میبدی، ابوالفضل رشیدالدین (۱۳۷۱). *کشف‌الاسرار و عدلابرار*، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، ج ۱۰، تهران: امیرکبیر.

- میرفخرایی، مهشید (۱۳۶۷). *روایت پهلوی، متنی به زبان فارسی میانه*. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ناصر خسرو (۱۳۵۷). *دیوان اشعار حکیم ناصر خسرو قبادیانی*، به اهتمام مجتبی مینوی و مهدی محقق، دانشگاه مک‌گیل، مؤسسه مطالعات اسلامی شعبه تهران، با همکاری دانشگاه تهران.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۰). *سفرنامه*، به تصحیح محمد دبیرسیاقی، تهران: زوار.
- نظام‌الملک، حسن بن علی (۱۳۸۳). *سیرالملوک (سیاست‌نامه)*. به اهتمام هیوبرت دارک. تهران: علمی و فرهنگی.
- نغزگوی کهن، مهرداد و داوری، شادی (۱۳۹۵). *زبان فارسی در گذر زمان*، تهران: کتاب بهار.
- هجویری، علی بن عثمان (۱۳۸۳). *کشف‌المحجوب*، تصحیح و تعلیقات دکتر محمود عابدی، تهران: سروش.
- هروی، موفق‌الدین ابومنصور علی (۱۳۴۶). *الابنیه عن حقایق الادویه*. به تصحیح احمد بهمنیار، به کوشش حسین محبوبی اردکانی، تهران: دانشگاه تهران.
- هلالی جغتایی، بدرالدین (۱۳۶۸). *دیوان هلالی جغتایی*، به تصحیح و مقابله و مقدمه سعید نفیسی، تهران: سنایی.
- همایونفر، مژگان (۱۳۹۲). «بررسی روند دستوری‌شدگی فعل‌های وجهی زبان فارسی بر اساس پارامترهای لمان». *دستور، ویژه‌نامه فرهنگستان*، شماره ۹: ۵۰-۷۳.
- یاحقی، محمدجعفر (۱۳۷۲). *فرهنگنامه قرآنی*، ۵ جلد، مشهد: آستان قدس رضوی.
- Anklesaria, T. D. (1913). *Dānāk-u Mainyō-i Khard*, Bombay.
- \_\_\_\_\_ (1969). *The Pahlavi Rivāyat of Āturfarnbag and Farnbag-srōš*, I, Text and Transcription, Bombay.
- Brinton, L. J. & E. C. Traugott. (2005). *Lexicalization and Language Change*, Cambridge: University Press.
- Brunner, Ch. j. (1977). *A Syntax of Western Middle Iranian*. Delmar, New York: Caravan Books.
- Dhabhar, E.B.N. (1913). *Pahlavi Rivayat*. Bombay: the Trustees of the Parsi Punchayet Funds and Properties.
- \_\_\_\_\_ (1927). *Zand-I Khūrtak Avistāk*. Trustees of the Parsee Panchayet Funds and Properties.
- Givón, T. (1971). "Historical syntax and synchronic morphology: An archaeologist's fieldtrip". In *Papers from the Seventh Regional Meeting*, Chicago Linguistic Society, 394-415. Chicago: Chicago Linguistic Society.
- Heine, B. (2003). "Grammaticalization". In *The Handbook of Historical Linguistics*, Janda & Joseph (eds.), Oxford Blackwell, 575-601.
- Hopper, P. (1988). Emergent Grammar and the A Priori Grammar Postulate. In *Linguistics in Context: Connecting Observation and Understanding*. Tannen (ed.), New Jersey: Ablex.
- \_\_\_\_\_ (1991). "On Some Principles of Grammaticalization". in: *Approaches to Grammaticalization*, Traugott & Heine (eds.). Vol.1. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
- \_\_\_\_\_ (2012). "Emergent Grammar." In James Paul Gee and Michael Handford, (eds.), *The Routledge Handbook of Discourse Analysis*. London/New York: Routledge. 301-315.
- Hopper, P. & Traugott, E. (2003). *Grammaticalization*. 2nd edition. Cambridge University Press.
- Jamasp-Asana, J. M. (1897/1913). *Pahlavi Texts*, Bombay: Fort Printing Press.
- Kent, R. G. (1953). *Old Persian: Grammar, Texts, Lexicon*. New Haven: American Oriental Society.
- Lehmann, Ch. (1992). "Word order change by grammaticalization". In M. Gerritsen & D. Stein (eds). *Internal and external factors in syntactic change*. Berlin-New York: Mouton de Gruyter. 395-416.
- Madan, D. M. (1911). *The Complete Text of Pahlavi Dinkard*, 2 parts, Bombay.

- Pakzad, F. (2005). *Bundahišn. Zoroastrische Kosmogonie und Kosmologie*, Tehran: Center for the Great Islamic Encyclopedia.
- Palmer, F. R., (1986). *Mood and Modality*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Ramat, P. (1992). *Thoughts on Degrammaticalization*. *Linguistics*, 30: 549–560.
- Skjærvø, Prods Oktor (2009b). "Middle West Iranian". In *The Iranian Languages*, Gernot Windfuhr (ed.), Routledge.
- \_\_\_\_\_ (2016). *An Introduction to Old Persian*, retrieved from: <https://sites.fas.harvard.edu/~iranian/OldPersian>
- Williams, A. V., (1990). *The "Pahlavi Rivāyat" Accompanying the "Dādestān ī Dēnīg"*, vol. II. The Royal Danish Academy of Sciences and Letters.